

## به بهانه بازتاب برخی عقده‌گشایی‌ها در "پرونده ناپدید"

کتاب "پرونده ناپدید" تالیف جناب دکتر صبوراالله سیاسنگ، پژوهشگر سرشناس کشور را با شوق زیاد سفارش دادم و با اشتیاق فراوان به خواندن آن با دقت کامل آغاز نمودم. در برگه نخست سخن نویسنده اینکه «برخی نوشته‌ها آگاهانه در زنجیره کنونی گرفته نشدند، زیرا یا آوازه‌های من‌درآوری اند یا کلیشه‌های کهن که در آن دشنام دادن به حریفان سیاسی هدف است و پرداختن به خیر در حاشیه»<sup>۱</sup>، بردلم نشست. باورم نیز همین بود، زیرا با تعقیب آثار و پژوهش‌های یک و نیم دهه اخیر شان که بدون "حب و بغض" نوشته شده مرا بیشتر به خواندن این کتاب می‌کشاند. گرچه پیش داوری‌های نویسنده اینکه: «هم می‌ووژنی پخپله، هم پرم باندی ژړاکا» و «بدا به حال حزبی که از گشایش تا فرسایش پیوسته قربانی کارنامه خونین رهبران خود شده است؟» را نادیده گرفتم.

با دریغ و افسوس که با خواندن یاوه‌سرایی‌ها، جعل پردازی‌ها، جفنگ‌گویی‌ها و حرف‌های متناقض آقای ذبیح‌الله زیارمل، شوق خواندن این کتاب را تا آخر از دست دادم. آقای ذبیح‌الله زیارمل که خوشبختانه افتخار معرفت را با ایشان ندارم، در این نوشته با عقده‌های بیمارگونه نیم قرن خود بطور وحشتناک سقوط نموده، نقش یک آدم عقده مند "اریکن دردست" را ایفا کرده است. او با تمام قوا در تخریب، تعرض به حریم شخصی و هتک حرمت شخصیت فقید کارمل بوده و از هیچ وسیله و افزار و فرصت و بهتان، افتراء، توهین و تهمت علیه او دریغ نورزیده است. از آغاز کلام به نیت تخریب او پای لچ کرده و نخست از نام آغاز می‌نماید و با سماجت از بکار بردن نام مکمل و یا تخلص احتراز می‌کند و بعوض "بیرک کارمل" و "یا "کارمل"، صرف "بیرک" خطابش می‌کند. آقای زیارمل در همین راستا حتی "استاد میراکبر خیر" فقید را نیز قربانی همین روش "توهین و

تحقیق "کارمل فقید می‌سازد و او را نیز "میراکبر" که به حق در خانواده حزبی ملقب به "استاد خیر" شده بود، از این لقب محروم می‌نماید.

آقای ذبیح الله زیارمل بعنوان گویا "نزدیکترین و محرم ترین نفر با میر اکبر خیر" ناآگاهانه، بزرگترین صدمه را به شخصیت بزرگ خیر فقید وارد می‌نماید و شخصیت بلند او را تا سطح خود پایین می‌آورد. او با شمشیر دولبه خود که یک لبه آن آگاهانه به جان کارمل فقید نشانه گرفته شده و با لبه دیگرش بطور غیرآگاهانه علیه شخصیت والای خیر فقید سوء قصد دارد.

من و هزاران عضو اسبق حزب، خیر فقید را بعنوان یکی از بنیادگذاران ح.د.خ.ا، یکی از مجرب ترین شخصیت حزبی و مبارز خسته ناپذیر در راه وحدت و یکپارچی و پاکیزگی حزب شناخته و نمی‌توانیم باور کنیم که خیر فقید به این پیمانۀ سقوط کند که تمام اسرار و رازهای حزبی و مسایل بسیار باریک و حساس را در مورد رفقای همسنگر خود برای شخصی در سطح پایین و با بوجی‌های "عقده" در میان بگذارد. اگر این افسانه سازی آقای ذبیح‌الله زیارمل درست باشد، پس استاد خیر فقید می‌توانست همچو رازها را به اصطلاح به "حواریون" خود آقایون لایق، بارق، غوربندی... و گویا به اصطلاح تمام اعضای "فرکسیون" خود نیز بگوید و ناآگاهانه به "فرکسیون خیر" مشروعیت بدهد که به باورم در مغایرت با صفات نیک و اصولی خیر فقید قرار دارد.

در مورد استاد خیر که با تأسف فراوان افتخار دیدن شان را نداشتم و صرف در مراسم تشییع جنازه و فاتحه ایشان اشتراک کرده بودم، تا همین دم عقیده من اینست که این شخصیت بزرگ و محبوب حزب، برخلاف افسانه سازی آقای زیارمل، شخصیت دلسوز به حزب و دوست و هم‌زم کارمل فقید بود و طوری که در بیوگرافی شان در جریده پرچم که زیر نظر خود شان بعنوان مدیر مسوول جریده نوشته شده، چنین می‌خوانیم: «در

سال سوم حبس، میراکبر خیر با ببرک کارمل در زندان معرفت یافت و پیوند رفاقت مترقی، مسلکی و تاریخی میان آنان ایجاد گردید. پس از آن، او روش نوین مبارزه طبقاتی را اتخاذ کرد و تاکنون هم‌رزم نزدیک ببرک کارمل بوده و می‌باشد. « [برگه ۲۷۷ همین کتاب]

وقتی افسانه سازی و عقده گشایی بیمارگونه آقای ذبیح الله زیارمل را خواندم، شوق خواندن این کتاب را تا آخر از دست دادم و برای جناب داکتر سیاسنگ با همین متن پیام فرستادم. او در صحبت تیلیفونی برایم گفت که نخست کتاب را تا آخر بخوانم، مایوس نشوم و بعد قضاوت کنم. براستی حرف و مشوره شان کاملاً بجا و درست بود و با خواندن مطالب بسیار جالب بعدی تصمیم گرفتم دیدگاه خود را در مورد این کتاب طور زیر بنویسم:

جناب آقای داکتر صبورالله سیاسنگ تلاش فراوان ورزیده تا دستگاه و یا اداره که امر قتل خیر فقید را صادر کرده، شناسایی شود؛ گرچه این امر بدون باز شدن اسناد محرم سازمان‌های استخباراتی ناممکن است. زیرا تا امروز با گذشت تقریباً شصت سال، قاتل و انگیزه قتل جان‌کنیدی رییس جمهور امریکا افشا نشد و بهمین منوال قاتل اولوف پالمه صدراعظم سوئد که سی و هفت سال قبل بقتل رسید ولی تا هنوز قاتل واقعی شناسایی نگردید و یک نفر را بعد از وفاتش بنام قاتل معرفی کردند و پرونده اش را بستند. مثال‌های فراوان دیگر نیز وجود دارد.

ایرادهایی که بر این کتاب دارم و بخصوص بازتاب عقده‌گشایی‌ها و نشر مکمل آن که آنرا خلاف تعهد نویسنده در کتابش می‌دانم، از ارادت‌م به جناب داکتر صاحب سیاسنگ کم نمی‌کند. حدس و گمان من اینست که جناب داکتر سیاسنگ در بدل انجام مصاحبه، با دادن یک قول عدم سانسور، این جفنگ نامه آقای ذبیح الله زیارمل را بدون سانسور نشر کرده است که برایم سوال برانگیز بوده است. آقای زیارمل نه بخاطر نشر حقایق

بلکه بنابر خواهش (؟) برشنا خیبر، دختر خیبر فقید بعد از گذشت بیشتر از چهل سال؟ "عقده گشایی" می‌کند.

اگر برخی "فانتازی‌ها" و بخصوص افسانه‌های آقای زیارمل را که تراوش ذهن بیمارگونه اش بوده و به این کتاب صدمه بزرگ وارد نموده و این کتاب را از مسأله اساسی قتل مرموز خیبر به بازتاب عقده‌های پریشان خود تبدیل کرده، نادیده بگیریم، مطالب بسیار جالب و خواندنی را نیز در این کتاب پیدا می‌کنیم.

در کتاب بعد از سخن مؤلف، نوشته‌ء پردرد و غم انگیز برشنا خیبر و طرح پرسش اساسی و خیلی مهم اینکه «برداشتن خیبر از صحنه سیاست به نفع کی‌ها بود؟»، اقبال نشر یافته و به تعقیب آن در برگه‌ء نخست سخنرانی کارمل فقید، هم‌رزم نزدیک استادخیبر در مراسم جنازه اش و سپس بیانیه داکتر اناهی‌تاراتب زاد فقید آمده است که نمایانگر حرمت نویسنده به این شخصیت‌های سیاسی - تاریخی می‌باشد. باوجودیکه ایشان هشت سال را در زمان اقتدار این شخصیت‌ها در زندان سپری کرد. به باورم کارمل فقید نیز همین ویژگی را داشت، زیرا بعد از سپری نمودن حدود چهار سال زندان در زمان سلطنت ظاهر شاه، او شاه را در یکی از سخنرانی‌هایش در پارلمان، یکی از مترقی‌ترین شاهان در منطقه توصیف می‌کرد که با انتقادات سیل‌آسای هم‌زمانش مواجه شد.

من در سال ۱۹۹۰ در جمع یک تعداد از دوستان در اولین دیدارم با کارمل فقید، او ضمن تایید از مصالحه ملی، گفت که «یگانه کسی که می‌تواند این مصالحه را تحقق ببخشد، شاه سابق افغانستان است».

در صفحات بعدی، نشر اسناد محرم سفارت امریکا در کابل جالب بود و نوشته Selig SiedenmanHarrison در مورد مظنون بودن حفیظ‌الله امین در چشم‌های سازمان‌های استخباراتی شوروی و بخصوص تمویل

انجمن محصلان افغانستان تحت ریاست آقای امین توسط سی آی ای و حتی دارالمعلمین کابل به ریاست امین از پروژه امدادی کولمبیا امریکایی کمک مستفید می‌گردید که به گفته دوپری «پوشش هویت چندین کارمند سی آی ای بود». در این مقاله از اختلاف میان «ک ج ب و یا کمیته امنیت دولتی و «گ ار او» [استخبارات نظامی (GRU)] سخن رفته و تذکر داده که اداره اخیر با نظامیان ارتباط داشته است.

در این مقاله به تعدادی زیاد مظنونین قتل خیر اشاره شده است که از جمله می‌توان از قدیر نورستانی و حفیظ‌الله امین نام برد [بقول صمد غوث، حفیظ‌الله امین را «سازمان دهنده هر دونقشه - قتل خیر و سوقصد ناکام علیه ببرک کارمل - می‌دانند]. در ادامه این مطلب می‌خوانیم: «خیر در نقش بسیج کننده اصلی بخش نظامی پرچم، در رقابت با امین قرار داشت. غالباً هر دو می‌کوشیدند عین افسران را به خود جذب کنند و این مایه برخورد های تند آنان .... می‌شد. « [برگه‌های ۱۶ الی ۱۸].

گفتنی است که به باور برخی کادرهای حزبی بعد از وحدت حزب روابط آقای عبدالقدوس غوربندی با حفیظ‌الله امین بسیار نزدیک گردیده بود. سوال برانگیز است که یکی از حواریون استاد خیر (آقای غوربندی) بعد از وحدت حزب به یکی از هواخواهان و پیروان امین تبدیل می‌گردد و تا آخرین لحظه زندگی امین به او وفادار باقی می‌ماند. در حالی که استاد خیر مخالف سرسخت کودتا و برعکس، امین طرفدار سرنگونی نظام جمهوری بود. آقای غوربندی در همان شب استاد خیر را تا محل ترور همراهی می‌کرد. باید علاوه نمود که غوربندی بعنوان یگانه همراه و هم‌گردش استاد خیر قبل از ترورش بصورت طبیعی بعنوان شاهد و یا مظنون قتل شناخته می‌شود.

- آیا استاد خیر همیشه در همان مسیر به گردش می‌پرداخت و یا اینکه صرف در همان شب آقای غوربندی را تا یک قسمت راه مشایعت می‌کرد؟

- از این مسیر کی‌ها آگاه بودند؟ قاتل چگونه از این مسیر آگاه گردیده بود و در یک مکان معین کمین گرفته بود و یا با "جیب" آنها را تعقیب می‌کرد؟ پرسش‌های اندک با تأسف در این کتاب به آن پرداخته نشده است.

محترم سلطانعلی کشتمند در کتاب «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی» نگاشته است: «در رابطه با شهادت خیر حدسیات گوناگون به وجود آمد. کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب امین برده می‌شد، زیرا او از دیر باز با خیر به تندی خصومت می‌ورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در میان نظامیان از شهرت خوب برخوردار بود، رقیب سرسخت خود می‌پنداشت. بعدها معلوم شد که قدوس غوربندی با حفیظ‌الله امین روابط معین زد و بند داشته است» (برگه‌های ۳۲۵ و ۳۲۶) [برگه ۲۱۴]

یکی از دوستان گرانقدرم که شاگرد و دوست نزدیک مرحوم غوربندی بود و به اندازه او هیچ‌کسی غوربندی را نمی‌شناخت، می‌گوید که «غوربندی بعد از وحدت حزب تمایل خاص به امین پیدا نمود. زیرا افکار او با افکار امین بیشتر نزدیک شده بود تا افکار کارمل فقید و استاد خیر. این دوست عزیزم می‌گوید «وقتی هفده صفحه کتاب غوربندی را خواندم به این نتیجه رسیدم که آنچه او در جریان سال‌های طولانی در مورد رهبران حزب برایم گفته بود با متون هفده صفحه کتابش به اندازه زمین و آسمان فرق و تفاوت داشت و لذا از خواندن بقیه کتابش صرف نظر نمودم»

در کتاب «پرونده ناپدید» دو مصاحبه خیلی جالب با شخصیت‌های مطرح و سرشناس کشور که به ح د خ ا وابستگی نداشتند، صورت گرفته است که به نظرم با ارزش‌ترین قسمت‌های این کتاب بوده، قضاوت‌های آنها نیز بمراتب واقع‌بینانه‌تر، منطقی‌تر و قابل باور و مطمئن‌تر می‌باشد.

این دو شخصیت آقایون حسن شرق و محمد خان جلالر می‌باشند. هردو مصاحبه به افسانه سازی‌ها، چرندگویی‌ها، اتهامات و لاطلایات آقای ذبیح الله زیارمل خط بطلان می‌کشند. محتوی این مصاحبه‌ها در مغایرت کامل با چرندیات آقای زیارمل قرار می‌گیرد. همان حرف جناب آقای جلالر خوشم آمد که گفته: «فضای سیاسی در افغانستان قسمی است که از هر کس کمک بخواهید، اولاً به بزرگواری و بی‌گناهی شخصیت خود و بعد به ملامت و محکومیت حریفان سیاسی خود می‌پردازد. در نتیجه، خیر مثل گذشته، بازهم در حاشیه می‌ماند.» [برگه ۲۳۹].

من هم به پیروی از همین گفته جناب جلالر به تحلیل دیدگاه‌های برخی "حواریون" در همین کتاب می‌پردازم.

یکی از "حواریون"، جناب عبدالقدوس غوربندی که ظاهراً پیرو استاد خیبر ولی عملاً و در باطن پیرو خط حفیظ‌الله امین بود و تا آخرین دقیق زمامداری امین در کنارش با صداقت کامل قرار گرفت.

دیدگاه جناب غوربندی را جناب آقای فقیرمحمد ودان در نوشته خود بازتاب داده که از سوی شماری از کادرهای حزبی، از جمله توسط جناب یاسین بیدار بسیار منطقی، مستدل و زیبا نقد شده است. جناب بیدار می‌نویسد که «هشتاد درصد نوشته‌های محترم ودان بازنویسی و تکرار قسمت‌هایی از "نگاهی به تاریخ ح د خ" اثر غوربندی است.» او به نقل قول از غوربندی علاوه می‌نماید که گویا استاد بارها گفته بود که از حزب غورخنگ ملی تا سرحد انحلال ح د خ حمایت شود، اما خودش عملاً همدست و همدستان کسی می‌شود که داوود خان را تا آخرین طفل خانواده اش از دم تیغ کشید.» [ برگ های ۸۸ و ۸۹ ]

یکی از "حواریون" دیگر جناب آقای باریق شفیع بود. او هم مانند جناب عبدالقدوس غوربندی به تعهداتش به حفیظ‌الله امین وفادار باقی ماند و

در پایان عمر خود اثری نوشت بنام "غروب خورشید" که در ظاهر در وصف استاد میراکبر خیبر ولی در حقیقت این وصف نامه در مورد خود نویسنده بوده و نه استاد خیبر. زیرا به گفته یکی از عزیزان که این اثر را خوانده بود، می‌گوید که هشتاد فیصد مطالب "غروب خورشید" در وصف خود آقای بارق شفیی می‌باشد.

جناب آقای غفار عریف این اثر را «کوله‌بار کژیینی و بداندیشی» می‌نامد و می‌نویسد: «رساله از لحاظ مضمون و محتوا، در تشریح مسائل و بیان رخدادها، از عقب عینک دودی فرسوده و پر از گرد و خاک چشمک می‌زند. از اینرو بطور جدی دچار "شب کور" و لنگش است...»<sup>۲</sup>

قبل از اینکه به دیدگاه مرحوم سلیمان لایق بپردازم، مکث کوتاهی بر مصاحبه دوست استاد خیبر و آقایون لایق و غوربندی و سخنگوی نظام جمهوری داود خان، جناب داکتر صاحب محمداکرم عثمان می‌نمایم. یکی از دیدگاه‌های جالب در این کتاب از جناب داکتر صاحب اکرم عثمان، نویسنده چیره دست، دیکلماتور ورزیده و خوش کلام و مبصر سیاسی سرشناس کشور است که برای اولین بار اعتراف می‌کند که او عضو رابط بین داود خان و پرچمی‌ها بوده است. او می‌گوید که "مفکوره [انحلال ح د خ ا] از مرحوم داود خان بود. چون رابط اصلی میان او و حزب دموکراتیک تعیین شده بودم، خودم پیامش را در حضور خیبر به کارمل رساندم... . کارمل برافروخته شد و گفت: امکان ندارد... « [ برگ ۲۰۹ ] .

داکتر صاحب اکرم عثمان ماموریتی که بعهد گرفته بود، نتوانست موفقانه انجام دهد و دلیل اساسی شکست ماموریت خود را به گردن کارمل فقید می‌اندازد و لذا خشم او نسبت به کارمل قابل درک می‌باشد.

داکتر صاحب اکرم عثمان در برابر یک سوال جناب داکتر سیاسنگ در مورد داودخان خصوصیات یکه تازی داود خان مطلبی بیان می‌کند که در



حقیقت ناخودآگاه به درست بودن موقف کارمل فقید برای گفتن «امکان ندارد» دلیل قوی ارایه می‌نماید. او می‌گوید: «مرحوم داود خان به اقتضای محیط خانوادگی و وظیفوی، در بین مردم زندگی نکرده بود. افرادی که با وی محشور بودند، نقش زبردست و مادون او را داشتند و لاجرم "بلی‌گویان" دست به سینه در برابرش دولا خم می‌شدند. به ندرت اتفاق می‌افتاد که آن مرحومی استدلال دیگران را تا آخرگوش کند و اگر لازم باشد، معلومات زیادتر بخواهد. عادت داشت که همیشه اطاعت شود." [ برگ ۲۱۳ ]

آیا منطقی و درست می‌بود که یک حزب که برای عدالت اجتماعی، دموکراسی، آزادی بیان و ایجاد یک جامعه عادلانه مبتنی بر تساوی حقوق میان افراد جامعه مبارزه می‌نمود، در حزبی مدغم شود که رهبرش جز اطاعت کورکورانه و بدون چون و چرا چیز دیگری را نپذیرد؟

ثانیاً، این تنها کارمل نبود که بخاطر انحلال حزب مخالفت می‌کرد بلکه کادرهای برجسته رده دوم حزب بودند که علیه این طرح به شدت اعتراض نمودند. به گفته محترم محمدانور فرزام که در آن زمان معاون ناحیه پنجم حزبی شهر کابل بود، رفقا عبدالوکیل، نجم‌الدین کاویانی و خلیل زمر با این طرح مخالفت شدید نمودند و عبدالوکیل با لحن خیلی شدید علیه این پیشنهاد اعتراض کرد.

به باور برخی سابقه‌داران حزبی، آزرده‌گی داکتر صاحب اکرم عثمان از شادروان بیرک کارمل ممکن دلایل دیگری نیز داشته باشد. به گمان آنها، یکی از دلایل رنجش داکتر صاحب اکرم عثمان را می‌توان از عدم راه یافتن وی در حلقه رهبری حزبی به دلیل تعلیقیت وی به خاندان محمدزایی بوده باشد. زیرا با موجودیت داکتر صاحب اکرم عثمان و موجودیت برادران سروری (حکیم سروری و عارف سروری ملقب به "خرمگس") اتهام "اشرافیت" به بخش پرچی حزب را تقویت می‌کرد. زیرا رهبر پرچی‌ها، از

طرف مخالفین خود ملقب به "جنرال زاده" و پرچمی‌ها در کل به "اشراف‌زاده‌گان" متهم می‌گردیدند. در آن زمان معیار انقلابی بودن و چپی بودن بیشتر داشتن "آستین کهنه" بود که زیاد جذابیت داشت تا داشتن اندیشه‌ء چپی.

و اما در مورد جناب سلیمان لایق بمثابه یکی از "حواریون" باید گفت که جناب لایق چند خصوصیات منحصر بخودش داشت:

یک: او یکی از شاعران بزرگ در زبان‌های پشتو و فارسی دری مثل یک ستاره درخشان، نورافشانی می‌کرد. به گفته محمود بریالی فقید اشعار انقلابی لایق ارزش بالاتر از تمام فعالیت‌های برخی افراد "انقلابی‌نما" داشت.

دو: او در سیاست یک مداری و شاید بزرگ بود. وقتی شاعر سیاستمدار می‌گردد اکثراً به همین امراض مبتلا می‌شود. استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر بزرگ در وصف ضیاء‌الحق که کابل را می‌خواست در آتش بسوزاند شعر سرود و مقام او را تا سطح خلفای راشدین بالا برد.

استاد خیر به جناب حسن شرق چنین گفته بود: «یکی از این عجایب و غرایب سلیمان لایق خویشاوند خودم است. در سیاست بر دو طبقه اعتماد نمی‌شود: اول ملا و دوم شاعر. لایق هم زمان هم ملا و هم شاعر است! (البته، که از ظرافت می‌گفت و جدی نبود) [برگه ۲۰۵] و اما بقول معروف "در هر شوخی شمه‌ء از حقیقت وجود دارد.»

سه: جناب آقای لایق متاع سیاسی خود را به نرخ روز می‌فروخت. "توبه نامه مشهور" او در سال ۱۳۴۹ به اتهام افشای مناسبات مخفی با حفیظ‌الله امین<sup>۳</sup> «دا فرعون د ووژل شی!» [بقول محترم پنجشیری]؛ استعفی نامه تضرع آمیزش از عضویت بیروی سیاسی حزب در زمان امین؛ اشعار مدح در مورد مرحوم تره کی و امین که توسط جناب پروفیسور عبدالحکیم شرعی جوزجانی نشر یافته؛ «مثل دزد فرار کند» [کتاب

فیلیپ کاروین دستیار بنین سیوان، ترجمه حکیم سروری]؛<sup>۵</sup>

لایق قبل از اینکه در مورد شخصیت کارمل فقید قضاوت می‌کرد باید نخست به دو اتهام وارده به خودش (لایق) پاسخ روشن می‌داد:

۱. در مورد کشتن داود خان که گفته بود: «دا فرعون د ووژل شی!»

[بقول محترم پنجشیری]

۲. وقتی او از طریق تلویزیون افغانستان در سال ۱۹۹۲ داکتر نجیب

را متهم نمود که می‌خواست «مثل دزد فرار کند.»

جناب لایق بدون اینکه از این حرف خود اظهار پیشیمانی نماید با سوءاستفاده از نام داکتر نجیب فقید علیه مخالفین خود استفاده می‌نمود.

مطلب دیگر اینکه وقتی داکتر نجیب او را بخاطر کسب حمایت امریکا به آن کشور فرستاد و در این امر قرار بود آقای اشرف غنی او را کمک کند، ولی آقای لایق رهبر خود را تخریب و خود را مطرح نمود و لذا آن ماموریت با ناکامی انجامید. این مطلب را چند سال قبل از زبان محترم خلیل زمر شنیدم که اشرف غنی برایش قصه کرده بود و همین مطلب را در کتاب محترم عبدالوکیل نیز خواندم [صفحات ۹۸۲ و ۹۸۳]<sup>۶</sup>

چهار: یکی از خصوصیات دیگر جناب لایق شاهد کشیدن افرادی بودند که در قید حیات نبودند و یا به حواله نظریات بیمارگونه "حواریون" و این بهمان ضرب‌المثل معروف شباهت داشت که «به روباه گفتند شاهدت کیست؟ گفت: دمم».

پنج: لایق یک شخص جبون هم بود، زیرا نه تنها این حرف‌ها را در زمانش، در زمان قدرت و حاکمیت بلکه حدود سی سال مخفی نگهداشت و وصیت کرده بود که بعد از وفات اش نشر گردد. او شخص جبون بود و شهادت اینرا نداشت تا رو در رو به چشمان شاهدان نگاه کند و هراس داشت که از

شرم و خجالت و یا رد حرف‌هایش جان ندهد.

جبون بودن آقای سلیمان لایق در شامگاه قتل استاد میراکبر خیبر نیز بوضاحت آشکار می‌گردد. وقتی او بعوض خود، غرزی لایق یعنی فرزند خود را برای شناسایی جسد بی‌جان استاد خیبر نزد پولیس می‌فرستد. گرچه روایت آن داستان، یک داستان دیگری است که از طرف جناب سلیمان لایق (پدر) و جناب غرزی لایق (پسر)، یعنی از دو راوی یک صحنه با دو روایت متفاوت از یکدیگر در این کتاب بیان شده است. اکنون خوانندگان خود قضاوت نمایند که کدام روایت درست‌تر است و کدام راوی راست می‌گوید؟

دو روایت کاملاً متفاوت از پسر و پدر از چگونگی خبر شدن قتل استاد خیبر توسط پولیس:

جناب غرزی لایق می‌گوید: «چیزی پیش از ساعت دوازده شب ۲۷ حمل ۱۳۵۷، درب آهنین منزل ما در سرک دوم کارتهء پروان به شدت زده شد. من نزدیک ترین آدم به درب کوچه بودم. از بالای کلکین پرسیدم: کیست؟ آوازی بلند شد: «پدرت خانه است؟» ... مرد ناآشنا گفت: «خیبر را می‌شناسی؟ گفتم: بلی: زخم برداشته است. ... دویدم به طرف اتاق مادرم و وی را بیدار ساختم. او (پدر) را نیز بیدار کنم. آن چه از ناشناس پشت درب شنیده بودم، نقل کردم. گفت: برو در را باز کن و ببین که حرف از چه قرار است.» [برگه ۴۷]

جناب غرزی لایق در ادامه می‌نویسد که وقتی او درب حویلی را باز کرد، پولیس برایش گفت که استاد خیبر در پهلوئی مطبوعه توسط افراد ناشناس بقتل رسیده و جسد باید توسط خویشاوندان شناسایی شود. آقای غرزی این مطلب را به پدرش سلیمان لایق می‌رساند و چنین می‌نویسد: «داخل منزل شدم و شنیدگی را با لکنت زیان با پدرم در میان گذاشتم. قرار ما این

شد که باید من به جای پدر با پولیس بروم و جسد را شناسایی کنم.» [برگه ۴۸]

و اما جناب سلیمان لایق روایتی دیگری کاملاً متفاوت از روایت پسرش غرزی دارد. جناب سلیمان لایق می‌گوید: «شب زنگ تلفون آمد. گوشی را برداشتم، گفت پولیس هستم. خیر کشته شده است. می‌خواهم تو که خویشاوندش هستی بیایی. هم‌سرم گفت: اگر او را کشته باشند ترا هم می‌کشند. به این بهانه ترا می‌خواهند و می‌کشند. در جواب گفتم که: لایق خانه نیست. پسرش اینجاست.» [برگه ۲۵۰]

این دو روایت متفاوت را چی بنامیم؟ دروغ‌گویی؟ افسانه سازی؟ و یا فانتازی دو نویسنده ورزیده، یک جوان و یکی هم کهنسال با خطر زوال فکری؟

نخست، غرزی می‌گوید پولیس پشت خانه آمده بود، ولی لایق می‌گوید برایم زنگ تیلفون آمد. کدام شان راست می‌گوید؟ کدامش ناصواب است؟ ثانیاً، جناب لایق چگونه می‌توانست در تیلفون با پولیس گپ بزند و هم‌زمان با هم‌سرم مشوره کند که برایش توصیه نماید که بنابر موجودیت خطر توطئه به شناسایی جسد استاد خیر نرود و بعوض خود فرزند جوان و دل‌بندش را بفرستد؟

گفتنی است در آن وقت ها، تیلفون‌ها با بلندگوها مجهز نبودند. این معما را جناب غرزی لایق چگونه حل می‌نماید؟ از جانب دیگر رفتن پولیس به کارته پروان را جناب داکتر سیاسنگ زیر سوال قرار داده زیرا به گفته وی نزدیکترین محل برای شناسایی جسد میکروریان کابل، خانواده خود استاد خیر بود و نه کارته پروان.

جناب غرزی لایق که یک نویسنده ورزیده و توانا و سرشار از استعداد و دارای تحصیلات عالی است و در کنار خوش‌نویسی و زیبانویسی، بازی‌های

سیاسی را نیز از پدرش به ارث برده، تلاش می‌نماید که نقش "پالایشگر" را ایفا کند. او آنچه پدرش انجام داده، صیقل کاری نماید و لکه‌های سیاه را از کارنامه‌های ننگین پدرش سپید سازد و متاع مرغوب به جامعه تقدیم کند.

جناب غرزی لایق خلاف عرف و روش‌های ژورنالیستی با پدر خود در تنهایی در یک فضای کاملاً خانوادگی مصاحبه می‌کند که در دنیای معاصر کم سابقه و خلاف اتیک و حتی غیرمشروع خوانده می‌شود. او بعنوان یک تحصیلکرده بخوبی می‌داند که در بیان حقایق سیاسی از زبان یک شخصیت سیاسی که با ایشان قرابت خانوادگی نزدیک یعنی رابطه فرزندی و پدری دارد، مرتکب خطای کلان شده که مشروعیت این مصاحبه را زیر سوال می‌برد. تخطی از این قاعده را در عرف حقوقی سویدن ( Jäv ) و به زبان انگلیسی (Bias) می‌گویند که بمعنی "جانبداری، سوگیری و یا غرض" است. در سایت اداره سارنوالی سویدن این ( Jäv ) چنین تعریف شده است: «سوگیری یا خطر سوگیری، که باعث می‌شود کسی برای انجام یک کار خاص مناسب نباشد، به عنوان مثال. به عنوان قاضی یا شاهد.»<sup>۷</sup>

یک فانتازی دیگری از جناب سلیمان لایق در مورد تدویر آخرین جلسه بیروی سیاسی در خانه شادروان نورمحمد تره کی و فراموشی یک بند اجندای بیروی سیاسی در مورد پذیرش عضویت استاد خیر و امین در بیروی سیاسی و یادآوری آن در وقت بوت پوشیدن در دهلیز است که چنین می‌گوید: «در دهلیز آمادگی برای رفتن می‌گرفتیم و بوت‌ها را می‌پوشیدیم. تره کی از اتاق برآمد و گفت: می‌خواستم یک موضوع دیگر را در اجندا داخل کنم، اما فراموشم شده بود. حالا یادم آمد. مهم است، بیایید که این راه هم گپ بزنیم. همه برگشتیم و به جا‌های خود نشستیم.» [برگه ۲۴۶]

جناب محترم نوراحمد نور که عضو دارانشاء و هم عضو بیروی سیاسی

حزب واحد بود، این حرف های جناب لایق را کاملاً رد می کند و آنرا "دروغ و فانتازی" می خواند.

آیا این اجندا "بطور چوت انداز" پیش از تدویر جلسه، بدون آمادگی تعیین می شد؟ آیا مابقی اعضای بیروی سیاسی از اجندا آگاهی نداشتند؟ این حزبی که بزرگترین و منظم ترین مارش تشییع جنازه شهید میراکبر خیبر را در تاریخ افغانستان برگزار نمود، بدون برنامه ریزی و آمادگی جلسات بیروی سیاسی خود را دایر؟

جناب محترم نوراحمد نور خاطر نشان می سازد که این دارالانشای کمیته مرکزی بعد از غور و بررسی دقیق مسایل بود که اجندای جلسه بیروی سیاسی را پیشنهاد می کرد و نه منشی عمومی حزب و آنهم در وقت پوشیدن بوت ها در دهلیز. این یکی از الفبای مسایل تشکیلاتی ح د خ ا بود که به باورم در سال های حاکمیت نیز به همین منوال جلسات بیروی سیاسی تدویر می یافت. ثانیاً، در همان جلسه بیروی سیاسی مسأله اخراج حفیظ الله امین از عضویت کمیته مرکزی حزب و سبکدوشی او از مسوولیت نظامی مطرح شد که در این زمینه اتفاق نظر وجود داشت. او می نویسد: «به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که امین از عضویت در کمیتهء مرکزی اخراج و از اجرای وظایف در پیش برد امور نظامی برکنار شود. همه گفتند: به تأیید این مصوبه دست های ما بالاست. رفیق تره کی بسیار صمیمانه، در همین فضایی که همه تأیید دارند. با اظهار عذر و خواهش گفت: این مصوبه را من موافقت دارم، اما برایم وقت بدهید. چون نظامی ها را که در دست های دیگر بودند، خودم به امین معرفی کردم؛ کمی وقت کار دارم تا آنان را قانع بسازم و بفهمند که تصمیم را من گرفته ام. همان طور که برای شان معرفی کرده بودم، می خواهم به آنها بگویم که بعد از این امین مسوولیت شما را به دوش ندارد. رفیق کارمل بسیار واقعبینانه تأیید کرد و گفت: ضرور است که این گپ با مصلحت حل شود تا ضایعات

اعضای حزبی هم نداشته باشیم. به ترتیبی که رفیق تره کی گفت و همه رفقا با وی متفق القول هستند، همین کار انجام شود. قبول می‌کنیم که این نکته را اجرایی نسازیم. البته، همه گفتند که مصوبه تأیید شده صحیح است.» [ برگه های ۲۵۴ و ۲۵۵ ]

جناب محترم نور از جناب محترم پنجشیری، جناب محترم زیری و جناب محترم کشتمند نیز در زمینه نقل قول می‌کند. [برگه های ۲۵۵ و ۲۵۶]

جناب آقای نوراحمد نور می‌گوید که: «نوشته رفیق زیری عضو بیروی سیاسی در ۲۰۰۵ هم است. می‌گوید: «...له گوند خخه د امین د ایستلو پر مسأله هم رای گیری وشوه. د سیاسی بیرو د لسو غرو له جملی خخه شپرو غرو له گوند خخه د امین د ایستلو په اړه رایه ورکړه». [برگه ۲۵۵]

محترم نور در ادامه می‌گوید که: «رفیق کشتمند عضو بیروی سیاسی در همین جلسه حضور داشت. او در صفحه ۳۲۱ کتاب «یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی» می‌نویسد: «امین از طریق شاه ولی در دارالانشا مطرح ساخته بود که اگر رهبری حزب مورد هجوم نیروهای دولتی قرار بگیرد، ما باید اجازه داشته باشیم که این منحصت علایم بشماریم و امر حق دفاع از خود و شروع امر نظامی را بگیریم. این مسأله، در دارالانشای کمیته مرکزی قاطعانه رد و گفته شد: ناممکن است که حزب قبول کند. با وجودی که تصمیم گرفته شده بود، امین سرپیچی کرد و پیشنهاد متذکره را به حیث دستور یکجانبه به نظامیان خلقی در ارتش اعلام نمود. به این قرار، حزب را در تنگنا و در برابر قضیه انجام شده قرارداد. این امر در بیروی سیاسی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت. بی‌انضباطی و دست‌اندازی‌های دیگرش موجب شد تا به پیشنهاد کمیسیون تفتیش کمیته مرکزی جزای اخطار ببیند. حکم جزا به تمام سازمان‌های حزبی ابراز گردید و فیصله به عمل آمد که امین از کار در میان اعضای نظامی حزب در بخش خلقی ها سبکدوش شود.» [برگه ۲۵۶]



از این نوشته‌ها معلوم می‌گردد که امین باید از کمیته مرکزی اخراج می‌شد و ازینرو پیشنهاد حفیظ‌الله امین به عضویت بیروی سیاسی غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

من مدت بیشتر از بیست سال می‌شود که مصروف مشوره دهی حقوقی برای پناهجویان افغان در سویدن هستم و با دلایل فیصله‌های منفی اداره مهاجرت سویدن آشنا می‌باشم. یکی از دلایل اداره مهاجرت برای رد کیس سیاسی برخی افراد تناقض‌گویی در ارایه کیس و یا عدم باورمندی و موثق نبودن اسناد برای پناهندگی می‌باشد. وقتی یک پناهجو در یک قسمت دروغ بگوید تمام کیس او زیر سوال قرار می‌گیرد و بهمین منوال روایت‌های جناب لایق را می‌توان غیرموثق و نامطمین نامید و آنرا فانتازی یک نویسنده ماهر خواند.

در کل باید گفت که این حرف‌های جناب سلیمان لایق در مورد اجندای بیروی سیاسی و عضویت امین در بیروی سیاسی نه منطقی و نه عقلانی و نه اخلاقی پنداشته می‌شود. این حرف‌ها فقط بیان بیمارگونه عقده‌های حقارت است که همیشه او را دنبال می‌کرد و هم نشانه روان‌پریشی ایشان.

پیش‌زمینه قتل خیبر را می‌توان در همین تصمیم بیروی سیاسی سراغ نمود که تصمیم داشت امین را از کمیته مرکزی و مسوولیت نظامی حزب سبکدوش نماید. به احتمال قوی یکی از اعضای «حواریون» می‌توانست این زنگ خطر را در گوش امین بصدا درآورد تا ایشان هر چه زودتر چاره‌ء بسنجد. بخصوص اینکه روابط جناب عبدالقدوس غوربندی با امین خیلی نزدیک گردیده بود.

اما سوال اینجاست که چرا جناب لایق محتویات جلسه بیروی سیاسی را وارونه بیان می‌کند؟ در حالیکه تعداد زیاد اعضای بیروی سیاسی همان وقت موضوع اخراج امین را از همین مقام و مسوولیت‌ها تأیید می‌کنند.

سوال دیگر اینکه چرا کارمل پرونده استاد خیبر را بعد از ششم جدی تعقیب نکرد؟ همزمان یک سوال دیگر نیز مطرح می‌شود که چرا کارمل نتوانست قاتلین هزاران حزبی را که به امر حفیظ‌الله امین و یا اسدالله سروری شهید شدند، شناسایی و محاکمه کند؟ چرا اجساد این اعضای حزب که به جرم پرچمی و طرفداران کارمل جان‌های شیرین شان گرفته شد از قبرهای دسته جمعی کشیده نشدند و تسلیم خانواده‌های شان نگردیدند؟ از جمله از جسد بیجان و آرامگاه استاد عبدالرزاق مصباح فقید معاون اداری پوهنتون، مبارز پرشور، انسان زحمتکش، عدالتخواه و بالاخره دانشمند و استاد پوهنتون که دوست کارمل نیز بود و اوبعنوان معاون پوهنتون کابل از حق من برای بورسیه شوروی از سهمیه انستیتوت پولیتخنیک کابل نیز دفاع نموده بود، تا امروز خبری نیست. آیا خانواده این قربانیان حق نداشتند که از کارمل در مورد سرنوشت عزیزان خود و اجساد شان بپرسند و خواستار عدالت شوند؟ آیا در اینجا هم کدام توطئه در کار بود و یا مجبوری؟

حال باید به پرسش اساسی خانم برشنا خیبر که «برداشتن خیبر از صحنه سیاست به نفع کی‌ها بود؟» پرداخت و یا اینکه کی‌ها از این قتل مرموز خیبر فقید ذینفع بودند و بهره برداری کردند؟

حفیظ‌الله امین اولین نفری بود که در همکاری با جناب عبدالقدوس غوربندی توسط کارمل فقید متهم در توطئه قتل استاد خیبر شدند و غوربندی بالمقابل کارمل فقید را در دست داشتن در قتل متهم ساخت. جناب سلیمان لایق می‌گوید که «دلیلی که غوربندی از کارمل و کارمل از غوربندی بدش می‌آمد، این بود که کارمل چندین بار گفته بود: غوربندی خیبر را فروخت و کشت» [برگه ۲۵۰].

حال در مورد ادعای آقای غوربندی در مورد کارمل و اینکه کارمل تمایل به ترور، معتقد به کودتا و طرفدار ماجراجویی بود و یا خیر؟ آیا کارمل در ترور

همرزم خود، بازوی خود، رفیق زندان خود و بالاخره "برادر" خود. استاد خیر ذینفع بود و یا خیر؟

طوری‌که همه می‌دانند که ببرک کارمل از آوان مبارزه سیاسی طرفدار مبارزات پارلمانی و رسیدن به قدرت از طریق انتخابات دموکراتیک و آزاد بود. اهداف سیاسی در برنامه ح د خ ا بازتاب گردیده بود و او صادقانه در راه تحقق آن مبارزه می‌نمود.

### کارمل مخالف شدید کودتا بود

جناب داکتر حسن شرق در کتاب خود بنام «کرباس پوشان برهنه پا» [برگه ۱۰۷] چنین می‌نویسد: «در ماه ثور ۱۳۵۲ ببرک کارمل به خانه محمداؤد توسط نویسنده ملاقات کردند. نتیجه ملاقات و گفتار ببرک کارمل به محمد داؤد: ببرک کارمل چون شما مطابق قانون اساسی حق فعالیت سیاسی ندارید اگر بخواهید می‌توانید از ۳ طریق استفاده نمایید.

۱. یک روزنامه یا جریده بنام شخصی دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را بنشر برسانید تا زمینه فعالیت‌های سیاسی بشما میسر و مساعد گردد.
۲. اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمائید و بهترین راه خدمتگذاری شما این خواهد بود که شما در صورت امکان نایب‌السلطنه شوید.
۳. کودتا: روش مبارزه و ایدئولوژی ما به کودتا متضاد بوده و آنرا یک عمل خائنانه و ضد منافع ملی می‌شماریم و هرکس به این راه اقدام کند ما صرف مقابل آنها قرار خواهیم داشت.»<sup>۸</sup>

### کارمل مخالف شدید ماجراجویی بود

جناب عبدالوکیل وزیر خارجه اسبق ج ا در جلد اول کتاب خود بنام «از

پادشاهی مطلقه الی سقوط ج د ا» در مورد تظاهرات «عده ای از کادرهای پرچی پوهنتون بدون اینکه موضوع را با رهبری حزب در میان بگذارند، علیه معاون رییس جمهور امریکا "اسپریواگنیو" در سال ۱۹۶۹ دست به تظاهرات زدند، چنین می نویسد: " زمانی که طیاره اسپریواگنیو بر فراز شهر کابل گردید، بیرق امریکا به نشانه اعتراض از جانب خلیل زمر، یکی از کادرهای پرچی در این تظاهرات آتش زده شد. هنگامی که موتر حامل معاون رییس جمهور امریکا که صدراعظم نوراحمد اعتمادی وی را همراهی می کرد، از چهارراهی هوتل کابل به طرف پل باغ عمومی در حال حرکت بود، تظاهرکنندگان پرچی موتر وی را توقف دادند و تخمهای مرغ را بالای موتر پرتاب نمودند... در نتیجه، در ختم سفر اسپریواگنیو فعالان پرچی به جرم سازمان دادن و اشتراک در این تظاهرات زندانی شدند، آنها عبارت بودند از: نجیب الله، حشمت اورنگ، امتیاز حسن، دکتور غلام فاروق، خلیل زمر، محمود بریالی، نجم الدین کویانی، محمد اسمعیل محشور و اینجانب عبدالوکیل...

یک روز قبل از گرفتاری و زندانی شدن ما ببرک کارمل، نجیب الله و اینجانب را در دفتر حزبی خواست و برای ما گفت: «شما اکنون به زودی زندانی می شوید. اکنون بروید و دوره زندان خود را سپری نمایید! زیرا پولیس در تعقیب شماست و امروز چند تن رفقای دیگر را نیز دستگیر نموده اند؛ اما بدانید که شما هر دو از جمله کسانی هستید که از یک طرف به خاطر وقف و فداکاری تان برای حزب باید تقدیر شوید؛ اما از طرف دیگر و در عین زمان، تیرباران گردیدید! زیرا بدون آگاهی رهبری حزب، خودسرانه به ماجراجویی دست زده اید. شما هم باید مانند سایر جریانات سیاسی عمل می نمودید و دست به اعمال ماجراجویانه که باعث عصبانیت امریکایی ها و دولت گردیده، نمی شدید». [برگه های ۱۱۴ و ۱۱۵]<sup>۹</sup>

## کارمل مخالف جدی کسب قدرت سیاسی از طریق قیام مسلحانه بود و آنرا خطرناک و فاجعه‌آمیز می‌خواند

جناب آقای عبدالوکیل در کتاب خود می‌نویسد که در اواخر سال ۱۳۵۳ یکتعداد افسران هریک محمدرفیع، گل‌آقا، هدایت‌الله، طرابشاه آمر اپراسیون کماندو، خلیل‌الله قوماندان لوای ۸۸ توپچی را در منزل پدری خود در قریه کمری برای صرف نان چاشت دعوت کرده بود. او می‌نویسد: «برای اولین بار چنین تجمع دستجمعی دوستانه و رفیقانه داشتیم. در این نشست، بالای گرایش‌های متضاد دولت صحبت صورت گرفت و هیچ حرفی در مورد اقدام علیه محمدداؤد گفته نشد... سرانجام روزی با ترس و تشویش و نگرانی، موضوع بدست گرفتن قدرت دولتی را برای اولین بار، در یک روز آفتابی، در حال قدم زدن پیشروی مکتب میکروریان، با رفیق ببرک کارمل مستقیماً در میان گذاشتم». او در ادامه می‌نویسد که: «ببرک کارمل با دقت به نظریاتم گوش می‌داد، گفت: «خوب خودت چه می‌خواهی، که داود خان برای ما انجام دهد؟» در جواب گفتم: «نباید از محمد داود چیزی مطالبه کنیم و انتظار داشته باشیم، بلکه اگر خودت موافق باشی وی را به سادگی می‌توانیم خلع قدرت کنیم و خودت و حزب قدرت را بدست بگیری، این کار به نظر من با امکاناتی که ما داریم، خیلی‌ها سهل و بدون کدام مشکل بزرگ در چند ساعت انجام شده می‌تواند. (در این موقع از امکانات رفقای نظامی که با آنها تماس داشتم نام بردم.)»

ببرک کارمل در حالی که از شنیدن سخنان من قیافه و رنگ چهره اش تیره و تیره شده می‌رفت. بعد از ختم صحبت من برای چند لحظه چنان عصبانی شد که بدنش می‌لرزید. قدم زدن ما دوام داشت و سکوت محض میان ما برقرار بود. سرانجام با آواز گرفته و ملایم در حالی که می‌خواست عصبانیت خود را تحت کنترل داشته باشد، گفت: «می‌خواهم چند موضوع را در این مورد بطور جدی برایت بگویم. وکیل جان! از احساسات نیکت در مورد

اینجانب که قدرت را بدست بگیرم، بسیار تشکر! من این احساس را در برابر خود چه از لحاظ حزبی و چه از لحاظ شخصی، درک می‌کنم و ممنونم. ولی خودت می‌دانی که متأسفانه ما در جامعه افغانی و محافل بین‌المللی بحیث یک نیروی سرخ و کمونیست بنابر فعالیت‌های ما طی بیشتر از یک دهه، معرفی شده ایم. از نشرات پرچم گرفته تا بیانیه‌هایم در پارلمان و تظاهرات و برخوردهای ما با مخالفین سیاسی چنین برداشت شکل گرفته است. لهذا با گرفتن قدرت بدست ما، همان طوریکه یک مادر برای تولد طفل خود، آخرین دردهای زه (دردهای زایمان) را می‌کشد، جامعه افغانی و جامعه بین‌المللی هم آخرین دردهای خود را در مورد بدست گرفتن قدرت سیاسی، از جانب ما خواهد کشید. در نتیجه جامعه ما و حزب ما قیمت گزافی را در زمینه خواهد پرداخت. گرفتن قدرت از جانب حزب که خودت آنرا ساده و بسیط می‌دانی، تحمل آن از جانب مخالفین داخلی و خارجی ما آنقدر ساده نمی‌باشد. یک محاسبه بچگانه و ماجراجویانه می‌تواند اینطور باشد...

نقطه اصلی و اساسی را که می‌خواهم با خودت در میان بگذارم، اینست که خودت با این افراد به اصطلاح رفقای نظامی که بالای آنها اتکاء برای گرفتن قدرت داری، مثلاً فیض محمد، محمدرفیعی، خلیل‌الله، هدایت‌الله، گل‌آقا، ضیاء، یوسف خان و دیگران متوجه باش که آنها با ما و شما دست به کودتا علیه سلطنت نزدند؟ بلکه یکجا به رهبری محمدداؤد دست به چنین کار خارق‌العاده‌پی زدند. اکنون همه این رفقای که خودت از آنها نام بردی فراموش مکن، قبل از اینکه با ما و شما باشند با محمدداؤد اند. زیرا محمدداؤد برای شان بعد از کودتا رتبه و مقام و امتیاز داد، نه ما.»

ببرک کارمل به یکباره گی ایستاد و بطرف من نگاه کرد گفت: «یک سوال جدی از خودت می‌پرسم و صادقانه آنرا باید جواب بدهی. آیا این مسایل را با رفقای نظامی خود در میان گذاشته‌ای یا نه؟»

من که سخت تحت تأثیر منطق و استلال سیاسی و جامع ببرک کارمل قرار گرفته بودم متوجه شدم که چه اشتباه بزرگی از من سرزده بود. در حالی که رنگم پریده بود و می‌لرزیدم گفتم: «صادقانه و رفیقانه می‌گویم که با هیچ کدام شان این موضوع را طرح نکرده‌ام، صرف خواستم نظریات و آرزوی شخصی خود را در مورد گرفتن قدرت و گرایش‌های محمدداؤد با شما در میان بگذارم.»

در واقع من برای ببرک کارمل راست نگفتم. زیرا عواقب آنرا خوب میدانستم که باعث قطع فعالیت‌های من و حتی اخراج از حزب می‌گردید.» [برگه‌های ۲۰۷ تا ۲۰۹] ۱۰

جناب آقای انجنیر عمر محسن زاده دیپلمات اسبق در یک برنامه "کلب هوز" بمناسبت چهل و پنج سالگی قیام هفت ثور گفت که در رخصتی تابستانی در سال ۱۹۷۷ از آلمان به کابل آمده بود و در یک ملاقات با ببرک کارمل دیدار داشت. او در مورد گرفتن قدرت سیاسی سوال کرده بود. ببرک کارمل از جناب محسن زاده پرسیده بود که در افغانستان چقدر باسواد، چقدر روشنفکر و بالاخره چقدر حزبی داریم؟ خلاصه اینکه ببرک کارمل فقید کسب قدرت را از داود خان منتفی می‌ساخت. ۱۱

### کارمل مخالف قیام هفتم ثور بود

اکادمیسین شرعی جوزجانی وزیر عدلیه ج د ا که در زمان کارمل فقید در محبس پلچرخی زندانی سیاسی بود، بتاريخ اول ماه می ۲۰۲۱ در فیسبوک خود در مضمون تحت عنوان «قیام ۷ ثور چگونه پیروز شد؟»، خاطرات خود را وقتی در ولایت کابل با جمعی از رهبران حزبی محبوس گردیده بود، بتاريخ ۱۶ می ۲۰۲۳ بازنویسی کرده، می‌نویسد که بعد از پیروزی قیام «همه رفقای زندانی را از اتاقها بیرون کشیدند. تره کی، کارمل، داکتر شاولی، امین، پنجشیری و من. امین را در ساعت‌های ۹ روز ۶ ثور از خانه آورده بودند.

بارق و لایق به ساعت ۱۱ هفت ثور خود شان را به ادارهٔ پولیس تسلیم کرده بودند. ضمیر صافی را نیز به گمان عضو رهبری به محبس آورده بودند. کارمل که عصبانی بود از مصطفی پرسید: بشما که اجازه داد تانک‌ها را بیرون بکشید؟ افسران خشمگین شده کلشینکوف‌های خود را نشان گرفتند. امین گفت: این کار را من بر اساس فیصلهٔ رهبری حزب انجام داده ام. تره کی کارمل را به آرامش خوانده گفت: هرچه کرده اند آنها را به حال خود شان بگذاریم.»

او در ادامه می‌نویسد که سپس به رادیو انتقال یافتند و چنین ادامه می‌دهد: «من و بیرک کارمل که مناسبات خیلی صمیمانه داشتیم در دهلیز رادیو قدم می‌زدیم. او ازین عدم ارتباط با رهبری نظامیان نگرانی داشت. او خیلی متأثر و مشوش بود و می‌گفت یک اقدام ناسنجیده و ماجراجویانه صورت گرفته و معلوم نیست عاقبت چه خواهد شد.

گفتم رفیق کارمل، این اقدام را بر ما و شما داود خان تحمیل کرد. از خشونت اعلان گرفتاری ما و نحوهٔ برخوردش با ما و شما معلوم بود که می‌خواهد ما را هم به سرنوشت میوندوال و متحدینش دچار سازد، و گرنه ما و شما تصمیم داشتیم از راه مسالت آمیز و با حمایت از رژیم داود به حیات سیاسی حزب ادامه بدهیم. حالا که کار از کار گذشته چه کاری می‌توانیم انجام بدهیم؟

کارمل فکری کرد و گفت: می‌توانیم در یکی از خانه‌های متروک کارتهٔ وزیر اکبرخان تحصن اختیار کنیم [کارمل در حقیقت با پیروی از دیدگاه مهاتما گاندی پدر معنوی و سیاسی هند، "پرهیز از خشونت" این حرف را می‌زند. ن. س.]

گفتم رفیق محترم، حالا که تیر از کمان خطا خورده است، ما راه دیگری جز مقاومت و تأمین پیروزی نداریم. تحصن به معنی تسلیم شدن بی قید و



شرط به دولت است و نابود کردن رهبری و صدها تن از کدرهای حزبی.»<sup>۱۲</sup>

### کارمل مخالف سرسخت کشتن داودخان با خانواده اش بود

اکادمیسین شرعی جوزجانی در مقاله فیسبوکی خود می‌نویسد: «منشی عمومی کمیته مرکزی حزب نورمحمد تره کی یک موضوع مهم را طرح کرد و آن این که در باره داود خان چه تصمیم بگیریم؟ اعضای رهبری نظریات مختلف ابراز داشتند. برخی گفتند او محاکمه و مجازات شود، بعضی گفتند او اعدام شود. بیرک کارمل طرفدار زنده ماندن او بود و کشتنش را مغایر اصول بین‌المللی می‌دانست که به پرستیژ دولت صدمه می‌زند. سلیمان لایق گفت: «دا فرعون دی باید ووژل شی». او به حادثه سودان اشاره کرده گفت: رفقا، وقتی که عناصر مترقی در سودان انقلاب کردند، از روی دلسوزی جعفرالنمیری را نکشتند. چون بعداً نمیری به قدرت رسید، تمام این عناصر انقلابی را از بین برد.

چون رفقا به نظر واحد نرسیدند، تره کی به افسران گفت: در هر حال کوشش کنید او را زنده بیاورید.» [فیسبوک جناب اکادمیسین شرعی جوزجانی مورخ]<sup>۱۳</sup>

گفتنی است که مطلب فوق در نوشته‌های محترم پنجشیری و محترم کشتمند نیز بازتاب یافته است [منبع پرونده ناپدید].

### بیرک کارمل طرفدار سرسخت اصول و رهبری جمعی بود.

محترم نوراحمد نور در مصاحبه با جناب فضل می‌گوید که: «رفیق کارمل انسان شرافتمند و به امر اصول و پرنسیپ‌ها معتقد بود... رفیق کارمل در حقیقت قهرمان تأمین وحدت بود. او انسانی بود آماده هر نوع قربانی دادن، نه تنها در این موضوع، در تمام عمر» [برگه های ۲۵۷ و ۲۵۸].

کارمل نه تنها پیرو اصول بود بلکه در فعالیت های سیاسی به رهبری جمعی

اتکاء می‌کرد و با تصامیم فردی سخت مخالف بود. او هیچگاه خلاف فیصله‌های بی‌روی سیاسی و تصامیم پلی‌نوم‌های کمیته مرکزی عمل نکرد و تمام اقداماتش در مطابقت با اصول و اعتقادات و اتکاء به تصامیم جمعی استوار بود. او هیچگاه از نام خود فرمان صادر نکرد و تمام فرمان‌ها و فیصله‌ها از نام شورای انقلابی صادر می‌شد. در زمان او هیچ فردی بدون محاکم موجود اعدام نشد. او طرفدار جدی قانون و قانونیت و بیزار از اعمال خودسرانه و غیرقانونی بود.

### کارمل رهبر بی‌بدیل پرچمی‌ها بود

کارمل شخصیتی نبود که گم نام بوده باشد، نام او با جنبش محصلین، با مبارزات انتخاباتی، تظاهرات خیابانی و بالاخره با جنبش دموکراتیک گره خورده بود و اکثریت قاطع اعضای حزبی پرچمی مبارزه سیاسی شانرا با نام و مبارزات کارمل پیوند می‌دادند.

کارمل رهبر بی‌بدیل در بین اعضای حزبی پرچمی‌ها بود. در حزب واحد حفیظ‌الله می‌توانست حریف سرسخت برای کارمل باشد و زمان نیز ثابت ساخت که حفیظ‌الله یگانه فردی بود که ابتکار را بدست گرفت و به کمک و پشتیبانی همین "حواریون سه گانه" و "یا" "حواریون مثلث" توانست تمام حریفان و مخالفین خود را از صحنه سیاسی حذف و حتی نابود کند.

آیا این "حواریون مثلث" بعد از هفتم ثور برای سیاست «اعمار سوسیالیسم در ظرف یک سال» رای ندادند که در نتیجه آن کشور به طرف فاجعه کشانیده شد، تخطی صریح از مشی حزب قبل از هفتم ثور صورت گرفت و اهداف واقعی ح د خ ا تحریف شد. کجای این سیاست «اعمار سوسیالیسم در یک سال» با اندیشه‌های والای استاد خیر هم‌خوانی داشت؟

آیا کارمل در وقت خداحافظی با تره کی این زنگ خطر را بصدا در نیارورد که

«امین ترا می‌کشد!» ولی برعکس پاسخی شنید که می‌گفت: «امین ترا می‌کشد و زود برو» [به نقل قول از یکی از بزرگان، کارمل بحیث سفیر در کشور چکوسلواکیا تعیین گردیده بود. ن س].

جناب کریم میثاق در کتاب خود بنام «خاطره‌ها، گپ‌های از گذشته» که بعد از مرگش نشر شده، در صفحات ۲۸۰ الی ۲۸۲ در مورد پلان حذف فزیکاری کارمل توسط امین بعد از هفتم ثور پرده برمی‌دارد. اما سفارت شوروی مانع تحقق این پلان گردیده بود. («خاطره‌ها، گپ‌های از گذشته» صفحات ۲۸۰ الی ۲۸۲)<sup>۱۴</sup>

### اختلافات در یک حزب سیاسی یک امر طبیعی است

آیا در یک حزب سیاسی موجودیت تفاوت نظریات و دیدگاه‌های متفاوت یک امر طبیعی شمرده نمی‌شود؟ آیا آرایه دیدگاه‌های متفاوت سبب رشد و پختگی حزب سیاسی نمی‌گردد؟ آیا در بین دو برادر، در یک خانواده تفاوت نظریات وجود نمی‌داشته باشد؟ آیا استدلال تفاوت نظریات بعنوان انگیزه قتل، یک استدلال طفلانه، محیلا نه و اغواگرانه نیست؟

آیا کارمل و خیر هر دو مخالف کودتا نبودند؟ آیا اختلافات میان کارمل و خیر عمیق تر از اختلافات میان کارمل و امین بودند؟ چرا امین ترور نشد؟ چرا غوربندی و خیر یکجا ترور نشدند؟ در حالیکه غوربندی مخالف سرسخت کارمل بود.

### کی‌ها در قتل خیر فقید ذینع بودند و نفع بردند؟

قبل از پاسخ به این سوال، باید گفت که بقول برخی کادرهای حزبی اگر استاد خیر زنده می‌بود و یا جناب عبدالوکیل مسوول نظامی بخش پرچی‌ها و عضو "کمیته نظامی چهارنفری" [نوراحمد نور، داکتر شاه ولی، عبدالوکیل و حفیظ‌الله امین] به شهر کیف [پایتخت اوکراین] بتاريخ ۲۸

حوت سال ۱۳۵۶ سفر نمی کرد [ برگه ۲۶۸ کتاب عبدالوکیل] قیام نظامی هفتم ثور کامیاب نمی گردید. به گفته جناب عبدالوکیل از جانب پرچمی‌ها ۵۱۳ تن و از جانب خلقی‌ها ۴۸۱ تن به کمیته نظامی، مجموعاً ۹۹۴ تن به جلسه کمیته نظامی بدون ذکر نام آنها ارایه گردید [برگه ۲۵۷]. جناب عبدالوکیل یک روز قبل از سفر غرض خداحافظی نزد زنده یاد تره کی می‌رود و در همان روز نزد زنده یاد ببرک کارمل می‌رود. او می‌نویسد: «برخلاف نورمحمد تره کی، موصوف [کارمل] خیلی ناآرام بود... ببرک کارمل قبل از خداحافظی چندبار با افسردگی برایم گفت: «دریک وقت حساس، خودت به مسافرت می‌روی...» با شنیدن این حرف تکان خوردم... بالاخره در یک حالت سراسیمگی و تأثر با ببرک کارمل خداحافظی نمودم... همین شب نزد حفیظ‌الله امین نیز برای خداحافظی به منزلش واقع خوشحال خان مینه رفتم. برخلاف کارمل و حتا تره کی، حفیظ‌الله امین از رفتنم بسیار استقبال کرد [ برگه ۲۶۸].

جناب عبدالوکیل در کتابش در همین رابطه چنین می‌نویسد: «ببرک کارمل که در زمان اقتدار نجیب‌الله در مسکو به سر می‌برد، به یک عضو حزبی از خانواده اش گفته بود: از نگاه زمانی، اجازه رفتن وکیل به اتحاد شوروی قبل از هفت ثور، مطابق میل نورمحمد تره کی و امین ترتیب داده شده بود، تا در زمینه به راه انداختن قیام نظامی هفت ثور دوگانگی بین هر دو جناح حزب به وجود نیاید و باعث سردرگمی و برخورد میان خلقی‌ها و پرچمی‌ها در قوای مسلح نشود و حفیظ‌الله امین بتواند به تنهایی با خلقی‌های نظامی، ابتکار را به دست داشته باشد». [برگه ۲۶۷]

وقتی کارمل فقید مخالف شدید تسخیر قدرت سیاسی از راه زور و غیرقانونی بود و یگانه راه رسیدن بقدرت را راه مسالمت آمیز می‌دانست؛ وقتی او معتقد به ایجاد یک جبهه وسیع دموکراتیک بود؛ وقتی او با کشتن مخالفین خود بشمول داود خان بود؛ چگونه می‌توانست هم‌رزم، رفیق و "برادر"

خود را به کام مرگ بکشاند؟ آیا کارمل در زمان قدرتش از خشونت عیله حریفان و مخالفین سیاسی خود استفاده نمود و آنها را حذف کرد؟ و یا اینکه با ایجاد جبهه ملی پدر وطن می‌خواست که قدرت دولتی از طریق همین نهاد تمثیل گردد.

او در مصاحبه با خبرنگار روزنامه پراودا چاپ مسکو در دسامبر ۱۹۸۹ چنین می‌گوید: «پلان انقلاب وجود نه داشت. کمیته مرکزی برنامه سقوط داود را به تصویب نرسانده بود. تمام اعضای کمیته مرکزی بازداشت شده بودند. امین ۱۸ ساعت بعدتر زندانی شد و به ما پیوست. جالب این است که او در این مدت کجا بوده؟ امین خون می‌خواست.» [فیسبوک وطن آزادی مورخ ۲۸ اپریل ۲۰۲۳]<sup>۱۰</sup>

به باور من، آنهایی که در قتل خیبر فقید ذینفع بودند، آنهایی بودند که به بهانه زندانی شدن رهبران قیام نمودند و مخالفین خود را نابود ساختند و معتقد به کسب قدرت از راه توسل به زور تفنگ بودند.

و اما کارمل چرا اینقدر مورد نفرت مخالفین خود قرار داشت و انواع اتهامات، بهتان‌ها، افتراآت، توهین‌ها و حتی تعرض به حریم شخصی اش را دریغ نمی‌ورزیدند.

جناب آقای عباس نوین سفیر افغانستان در سویدن در کنفرانس بمناسبت "مبارزات مدنی زنان افغانستان در دفاع از حقوق بشر و تأمین صلح" که از طرف انجمن صلصال بتاريخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۲ در شهر اوبسالای سویدن برگزار گردیده بود، در حضور جناب اسپنتا وزیر خارجه اسبق افغانستان که من هم در آنجا حضور داشتم، خاطره را قصه نمود که در زمان شاه در پارلمان افغانستان به یکی از اعضای پارلمان وظیفه داده بودند که علیه کارمل صحبت نماید. وقتی این وکیل پارلمان برمی‌خیزد و می‌گوید که من مخالف حرف‌های ببرک کارمل هستم؛ رییس مجلس پارلمان برای این وکیل

می‌گوید که آقای کارمل هنوز صحبت نکرده و فردا نوبت سخنرانی شان است. این وکیل گماشته شده پاسخ می‌دهد که صرف نظر از اینکه او امروز و یا فردا صحبت کند، من در هر حالت مخالف ایشان هستم.

این روایت جناب آقای نوین بدین معنی است که برای اینها مهم نبود که ببرک کارمل چی می‌گوید، بلکه مهم این بود که مخالفت علیه شخصیتی صورت گیرد که سیاست تمام نظام و حکومت را زیر سوال قرار می‌دهد.

واقعاً کارمل مبارز خستگی ناپذیر در راه تأمین عدالت اجتماعی، علیه تبعیض و تعصب، علیه نابرابری‌های اجتماعی و علیه آنچه بد و زشت بود، با متانت و شجاعت ایستادگی می‌کرد و منافع زحمتکشانش را در سرلوحه تمام فعالیت‌های سیاسی اش قرار می‌داد. از همین‌رو مورد خشم و غضب نیروهای مرتجع و مستبد و هم‌خار چشم برای برخی‌ها از روی حسادت و بدبینی در داخل جنبش روشنفکری نیز بود. اینها همه، حرف‌های انگس را در مراسم خاکسپاری رفیق هم‌رزم اش کارل مارکس در ذهن آدم تداعی می‌کند که بعد از اینکه از دو کشف بزرگ و خدمات مارکس یاد می‌نماید، می‌گوید: «این است دلیل آنکه چرا مارکس کسی بود، که بیش از همه مورد تنفر بود و به او بیش از همه تهمت می‌زدند. دولت‌ها. هم خودکامه، و هم جمهوری- او را تبعید می‌کردند، بورژواها- هم کنسرواتورها، و هم اولترا دمکراتها- از روی حسادت او را زیر بارانی از تهمت و نفرین قرار می‌دادند.»

با تأسف که جناب دوکتور سیاسنگ، فعالیت‌های فردی را که از حذف فزینی استاد خیر ذینفع بوده و در نتیجه رهبری قیام مسلحانه، تمام قدرت دولتی را در دست خود متمرکز ساخت و تمام حریفان سیاسی بشمول رهبر خود را حذف کرد، نادیده گرفته است. او برعکس، اتکاء به ادعاهای افراد عقده مند و برخی نوشته‌ها در مورد پیامد قتل مرموز خیر، نخست پیش داوری کرده و سپس به نتیجه‌گیری توأم با "بغض و حب" می‌رسد، که پژوهش ایشان را زیر سوال قرار می‌دهد.

به باور من، قتل مرموز خیر انگیزه برای قیام نظامی ثور بود و یکی از برنامه‌های سنجیده شده و برنامه ریزی شده بخاطر تحقق پیروزمندانه قیام نظامی و با پیامد حذف نقش رهبری پرچمی‌ها در قیام نظامی و نه برای تحکیم وحدت حزبی میان پرچمی‌ها و خلقی‌ها.

در فرجام باید گفت که اثر جناب داکتر صبورالله سیاسنگ با وجود زحمات و تلاش‌های بی‌شمار بخاطر ردیابی حقیقت و نشر برخی دیدگاه‌های بی‌طرفانه از دو جهت می‌لنگد و به مقام سیاسنگ بعنوان پژوهشگر توانا و بدون "حب و بغض" که مقام شایسته در میان پژوهشگران کسب کرده است، صدمه شدید وارد می‌نماید. یکی، بازتاب عقده‌گشایی‌ها و ارائه اتهامات بدون اسناد. دوم: نشانه‌های "حب و بغض" و پیش‌داوری و موضعگیری بسیار خصمانه علیه یک سازمان سیاسی در کل که در آن تر و خشک را بی‌رحمانه می‌سوزاند.<sup>۱۶</sup>

با تأسف که این تالیف "پژوهشی"، «پرونده ناپدید» که عمدتاً بر اساس عقده‌گشایی‌های "حواریون" بنا یافته است و پژوهشگر ورزیده در دام عقده‌گشایان ماهر گیرمانده و برای نجات، یک قربانی کلان می‌دهد و آن قربانی "پژوهش‌عاری از بغض و حب" نام دارد. در این تألیف، این قربانی در میدان رقابت نابرابر توأم با اتهامات ناروا، بهتان‌های غیراخلاقی و هتک به حرمت انسانی و دروغ‌های شاخدار شلاق کاری می‌گردد و عقده‌گشایی‌های انباشته شده نیم قرن، برنده این رقابت ناسالم اعلان می‌گردد.

بلی، تاریخ را فاتحان می‌نویسند و اما صرف نظر از اعلام برنده این رقابت، این حرف محترم محمدخان جلالر به دلم چنگ می‌زند که می‌گوید: «ادعای غیرمستند باد هواست، می‌آید و می‌رود.» [برگه ۲۳۱] و حیف ام می‌آید که زحمات و تلاش‌های فراوان جناب آقای دوکتور صبورالله سیاسنگ بعنوان

پژوهشگر ورزیده و پرتوان کشور در همین تالیف "پژوهشی"، در مسیر  
همین باد حرکت نماید.

نسیم سحر

استاکهولم، سویدن

مورخ ۱۱ جون ۲۰۲۳



۱ کتاب "پرونده ناپدید" اثر جناب داکتر صبورالله سیاستگ  
۲ «کوله بار کزبینی و بد اندیشی» نوشته غفار عرفی در مورد کتاب بارق شفیعی

<https://rahparcham1.org/%D%AB%A%D%AB%1D%88%9D%AA8-%D%8AE%D%88%9D%8B%1D%8B%4D8%9A%D%8AF-%D88%9-%D8%9A%D%8AV-%DA%A%9D%88%9D%84%9D8V%9-%D%8A%8D%8A%VD%8B%1DA%A%9DA%98%D%8A%8D8%9A%D%9%86DB8C-%D88%9-%D%8A%8D%8AF-%D%8A%VD%86%9>

۳ نوشته انور فرزام: سلیمان لایق! تصفیه حساب شخصی است یا کرنش در برابر یاب قدرت؟ یا هر دویش؟

<https://rahparcham1.org/%D8%B3%D9%84%DB%8C%D9%85%D8%AV%D9%86-%D9%84%D8%AV%DB%8C%D9%82-%D8%AA%D8%B5%D9%81%DB%8C%D9%8V%D8%A1%D8%AD%D8%B3%D8%AV%D8%A8-%D8%B4%D8%AE%D8%B5%DB%8C-%D8%AV%D8%B3%D8%AA-%DB%8C%D8%AV-%DA%A9%D8%B1%D9%86/>

۴ فیسبوک جناب اکادمیسین عبدالحکیم شرعی جوزجانی مورخ مورخ ۱۶ می ۲۰۲۳

۵ کتاب فیلیپ کاروین دستیار بنین سیوان، ترجمه حکیم سروری

۶ کتاب جناب عبدالوکیل: «از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان

۷ سایت اداره خازنوالی سویدن

<https://www.aklagare.se/ordlista/j/jav>

۸ کتاب داکتر حسن شرق "کریاس پوشان برهنه پا"، برگه ۱۰۷

۹ کتاب جناب عبدالوکیل: «از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان»، برگه های ۱۱۴ و ۱۱۵

۱۰ کتاب جناب عبدالوکیل: «از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان» [ برگه های ۲۰۷ الی ۲۰۹ ]

۱۱

[https://www.youtube.com/watch?v=9\\_AjO2JOJoM&t=1816s](https://www.youtube.com/watch?v=9_AjO2JOJoM&t=1816s)

۱۲ [ فیسبوک جناب اکادمیسین شرعی جوزجانی مورخ مورخ ۱۶ می ۲۰۲۳ ]

۱۳ [ فیسبوک جناب اکادمیسین شرعی جوزجانی مورخ ۱۶ می ۲۰۲۳ ]

۱۴ کریم میثاق: «خاطره ها، گپ های از گذشته: صفحات ۲۸۰ الی ۲۸۲

۱۵ داکتر یحیا هارون: فیسبوک وطن آزادی مورخ ۲۸ اپریل ۲۰۲۳

---

<https://www.facebook.com/groups/160790196305033/permalink/197484123137140/>

<sup>۱۶</sup> سخنرانی انگلس بر مزار مارکس در لندن، ۱۷ مارچ ۱۸۸۳

<https://mejalehhafteh.com/۲۰۱۵/۰۳/۱۴/%D8%B3%D8%AE%D9%86%D8%B1%D8%AV%D9%86%DB%8C-%D8%AV%D9%86%DA%AF%D9%84%D8%B3-%D8%A8%D8%B1-%D9%80%D8%B2%D8%AV%D8%B1-%D9%80%D8%AV%D8%B1%DA%A9%D8%B3-%D8%AF%D8%B1-%D9%84%D9%86%D8%AF%D9%86%D8%8C-۱۷-%D9%80/>